

نگارش : علی اصغر مدرس

۱۴۱

اجرای قوانین

مسأله شخصیت

ای دل نفسی بدوست همدم نشدی
در خلوت کوی یار محرم نشدی
مفتی و فقیه و صوفی و دانشمند
اینجمله شدی و لیک آدم نشدی

شخصیت و تاثیر آن در اجرای قوانین - از مهمترین مسائلی که در مورد مجریان قانون باید در نظر گرفته شود مسأله شخصیت است .
شخصیت عبارت است از مجموع اطلاعات علمی و فنی ، خصوصیات اخلاقی ، امیال و آرزوها ، عقده‌های روانی ، نقاط ضعف و قوت ، نحوه ادراکات و تاثرات نفسانی و بطور کلی تمامی امور درونی و معنوی که روحیات یکنفر را تشکیل می‌دهند .
اختلاف این عوامل روحی می‌باشد که شخصیت‌ها را از هم متمایز می‌سازد . تنوع سیرتها را بوجود می‌آورد و اعمال مجریان قانون را در بعضی موارد نسبت به هم متفاوت میگرداند .

این عوامل در نحوه درک حقایق تاثیر میکنند ، بعضاً حقایق را وارونه نشان می‌دهند حق را در لباس باطل و یا باطل را در لباس حق جلوه گر می‌سازند ، زیرا علم و اطلاعات و بصیرت در امور ، نمیتواند به تنهایی ملاک و مبنای اتخاذ تصمیم قرار گیرد بلکه هزاران

مسائل خارجی یا عوامل ناآگاه و سرکوفته و مرموز و مخفی از حجبها و بندها ،
خشمها و کینهها ، امیال و هواهای نفسانی ، تمصیبات ویننی و ملی و مذهبی ، تهدیدات
و تطمیعات گوناگون ، قوت روح و ضعف نفس متصدیان و مباشران امر و حالات
مختلفه دیگر در نحوه رسیدگی و اتخاذ تصمیم و تشخیص واقعیت تأثیر میکنند .

کسی میتواند تصمیم عادلانه بگیرد و در شاهراه حق و عدالت قدم بردارد
که با داشتن علم و اطلاعات لازم در فن و حرفه مربوطه خود ، دارای استقامت روح و
اعتدال مزاج بوده و از کلیه عوامل نفسانی که ذهن انسان را از درک حقایق منحرف
میسازند برکنار باشد و مقامی را احراز کند که در اصطلاح علمای اخلاق و عرفا
ممکن است **آزادی درونی** تعبیر گردد . **بدیهی است که اگر ارزش و اهمیت**
این نوع آزادی ، از آزادیهای سیاسی و اجتماعی و مدنی برتر نباشد
مسلماً کمتر نخواهد بود اینک لازم میدانم مطالبی را در این باب ، ولو بشو
اختصار بعنوان مقدمه بعرض برسانم .

قبلاً باید علاوه کنم که عنوان مجریان قانون در این مقاله ، بمعنی وسیع تر
و کلی تری در نظر گرفته شده و شامل کسانی میباشد که خواه از طریق تطبیق قوانین
و مقررات جاریه با موضوعات مختلف در صدد احقاق حق و قطع و فصل دعاوی برمیآیند ،
یا آراء و دستورات مقامات قضائی را بموقع اجرا میکنند و یا در هر اداره و
مؤسسه ای از هر نوع و هر قبیل که باشد در صدد اجرای مقررات و قوانین هستند بنحویکه
میزان اطلاعات و بصیرت و تخصص و درجه علاقمندی و دلسوزی و شرائط اخلاقی
آنان در نحوه اجرای عدالت و احقاق حق و جلب رضایت مردم تأثیر میکنند .

آزادی درونی - آزادی واقعی آنستکه انسان خود را از سلطه و سیطره نفس
برهاند تا بتواند آزادانه فکر کند و دور از عوامل و اقتضات گوناگون از قبیل
ملاحظات اجتماعی و سیاسی ، معتقدات ملی و مذهبی ، خوش بینی ها و بدبینی ها ،
سوابق ذهنی ، اغراض و تمصیبات بیمورد تصمیم بگیرد و الا کسی که مقهور عوامل
نفسانی گردد و بقول کالت فکر و اراده و تصمیمات و اقداماتش مبتنی بر غایات
نسبی از قبیل جلب نفع و دفع ضرر و ارضاء امیال و آرزوها و هوی و هوسها باشد
از درک حقیقت عاجز خواهد بود .

در راه رسیدن بواقعیت ، آفتی بزرگتر از این نیست که انسان به معلومات ناص
خود مغرور باشد ، از قصور فهم خود غفلت ورزد ، فکر قاصر خود را معیار حقایق بداند
و در نهایت نقص و بیچارگی دعوی کمال کند . آزادی درونی نه تنها متضمن حیثیت انسانی
است بلکه بهره هر کس از مقام انسانیت باندازه ای است که روح آزاد باشد ، سلال
تمایلات و نفسانیات را از دست و پای خود باز کند ، خانه دل را که همان جوهر
انسانی و حقیقت نورانی است از گرد و غبار آلودگیها به پردازد ، اختیار اراده را
بدست گیرد ، حجابها را که خار راه حقند بسوزاند . متأسفانه اسارت نفس و غرور

بیجا و حب جاه ، در مورد کسانی که بمعلومات ناقص خود مغرور هستند و یا میخواهند بهر قیمتی که باشد شهرتی و موقعیتی بدست آورند بیشتر از سایر طبقات است و سهم این قبیل عناصر کم مایه پر مدعا ، در تخریب مبانی اجتماعی و بی ایمان کردن مردم بمسائل اساسی قابل مقایسه با اشخاص عامی و بیسواد نیست زیرا مردم عادی و عامی اقدام باطل خود را لباس حقیقت نمی پوشانند ، برای رسیدن به هدفهای نفسانی دعوی اصلاحات اجتماعی و طرفداری از مصالح نوعی نمیکندند، بخواهشهای نفسانی لباس خیر و صلاح عمومی و ملی نمی پوشانند.

حضرت مولی الموالی میفرماید: هر کس شهوات را ترك کند آزاد میشود. **امپینوزا** میگوید ، آزادی واقعی عبارتست از اینکه شخص خود را از اسارت نفس نجات دهد و از پیروی آن به پرهیزد و بزرگترین عیب حب جاه اینست که شخص باید نظر خود را تابع میل مردم کند و خود را مقید نماید . **مولانا** حب جاه و شهرت طلبی را بند محکم مینامد و معتقد است علمی که بر پایه اخلاق حسنه و آزادی نفس نباشد ، رهروان را چون غول راهزن میشود، معاندان را حبل و مسد میگردد، سامریها را از درگاه حق مردود میکند ، قارونها را بقعر زمین فرو میبرد ، بوالحکمها را در میان گمراهیها و خسرانها سرنگون میسازد ، در دل فرعونها زنگهایی پدید میآورد که سفیدی ید بیضا سیاهش را نمی زداید .

از نظر عرفانی - عرفا نفس را بزرگترین دشمن آزادی انسان و خود بینی و غرور را بالاترین حجابها میدانند و میخواهند خود را از دل بستگی بمسائل فریبنده دنیوی و مظاهر ناپایدار مجازی آزاد سازند زیرا معتقدند عشقی که برای ظاهر و رنگ باشد جز رسوائی و تنگ نمری نخواهد داشت و کسانی که اشتیاق وصول بسرادق جلال و درك جمال عنقای قاف نشین را دارند باید مانند عطار ، هفت شهر عشق را بگردند و از هفت وادی سین و سلوک بگذرند ، تا بمقام آزادی مطلق برسند زیرا در مشرب عرفان ، آزادگان واقعی کسانی هستند که آتش عشقی در دل برافروخته و خرمن تعلقات و ریا و تقلید را یکسر سوخته اند ، بزرگترین دشمن انسانیت را بزانو در آورده و بمقام موت احمر رسیده اند ، موتی که نتیجه اش زندگی نمره اش خلود و پابندگی است ، از اختلافات و تعینات کودکانه رسته اند و بمقام وحدت و حقیقت پیوسته ، به طور دل برای میقات آمده و در کعبه قلبی شکسته باعث کف پرداخته و حقیقت اشیاء را چنانچه هست مشاهده کرده اند ، در مقام تسلیم و رضا نمیخواهند مکر آنچه را که خدا خواهد بالاخره بنده عشق شده و از هر دو جهان آزاد گشته اند.

رواقیون میگویند: انسان وقتی بفضیلت میرسد که کارهایش منطبق با عقل باشد ، برای نیل باین هدف باید تمنیات و هوسها را که باعث انحراف از جاده عقل میشوند از خود دور کند و خود را آزاد سازد ، زیرا تا انسان اسیر نفس باشد از خود اختیاری نخواهد داشت .

بیکن انگلیسی معتقد است که انسان در کشف حقیقت دچار خطاها و گمراهی‌ها می‌گردد و منشاء این خطاها ممکن است طبیعت خود انسان باشد که حقایق را وارونه نشان دهد و چون انسان همواره قیاس بنفس می‌کند شاید تمایلات و دل‌بستگی‌های خود را منشأ حقایق بداند، حب و بغض و غرور و شهوت نیز در افکار و عقاید وی تأثیر نماید.

مالبرانش، خوش‌بینی و بدبینی مفرط درباره اشخاص را حجاب حقیقت، غرور و نفسانیات و غفلت از قصور فهم را موجب گمراهی میدانند. **هیوم انگلیسی** معتقد است که برای کشف حقیقت باید از ملاحظاتی دینی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی برکنار و آزاد بود.

اگر نیل بمقام کمال انسانیت و آزادی درونی مطلق، دشوار باشد و این توفیق بزرگ و موهبت گرانبها فقط نصیب عده قلیلی از برگزیدگان افراد بشر گردد ولی باید قبول کنیم کسانی که از نعمت آزادی درونی بهره‌ای دارند اسیر هواهای نفسانی و ذمائم اخلاقی نمی‌شوند، برای نیل بمقامی و بدست آوردن مالی و تحصیل منالی چون بید نمی‌لرزند، بر در ارباب بی‌مروت دنیا نمی‌نشینند، در راه جلب منافع شخصی و خصوصی، مصالح اجتماعی و اصول کلی را پایمال نمی‌کنند و پروانه شدن و بال و پر سوختن را بر خود فروشی و صدر نشینی شمع ترجیح می‌دهند، در طریقی قدم بر میدارند که بقول وحشی بافقی «نشیب خاک راه گشتن است و فرازش از خود گذشتن» نشانش ترک آرزوها گفتن است و ثمره‌اش غرض‌ها را بیکسو نهادن و بالاخره بهر حال و بهر فکر و بهر کار، عنان خود را بدست عشق سپردن، مقصدی نداشتن جز حق و حقیقت و هدفی نداشتن جز خیر و صلاح عمومی و اجرای عدالت، بدینجهت است که بعقیده صاحب نظران اجتماعی، حتی لازمه تحصیل آزادیهای سیاسی و اجتماعی، نیل با آزادی درونی ولو بطور نسبی، تهذیب اخلاق و پیدا کردن رشد ملی است و اگر کسانی اسیر ذمائم اخلاقی و بنده درهم و دینار شوند و شخصیت خود را منحصرأ در گرو مناصب و مقامات ظاهری بدانند و عاشق این باشند که بهر قیمتی شده صاحب تعین و شخصی گردند بقول **شافور** دانشمند فرانسوی در مواردی که پای حق و عدالت و منافع ملی و مملکتی و مصالح عمومی در میان باشد به گفتن کلمه (نه) قادر نخواهند بود. بالاخره بزرگترین دشمن انسان قبل از هر چیز و هر کس نفس او است، اگر این دشمن درونی از پای درآید مبارزه با عوامل خارجی و گذشتن از جاه و مقام ظاهری دشوار نخواهد بود. بدیهی است که نعم الهی نصیب کسانی میشود که استعداد قبول آنرا دارند و نزول فرشته رحمت مستلزم رفتن دیو خبائث از خانه دل است.

در نظر مولانا، کسی بالغ و رشید و آزاد شمرده میشود که از قید تعلقات و هوای نفسانی رهیده باشد و بقول حافظ،

مجریان قانون : قانون هر اندازه کامل و جامع بوده و مطابق احتیاجات مردم و موافق مقتضیات محیطی و زمانی و مکانی و سوابق تاریخی و معتقدات مذهبی و رسوم و عادات و اخلاق و سنن ملی و قومی وضع شود و بقول روسوندوین کننده آن در طبیعت نبوده ولی طبیعت را درک کند، خود ذینفع نباشد ولی منافع و حقوق دیگران را منظور نظر نماید، حتی قانون از قوانین آسمانی بوده مبلین آن انبیا و مفسرین و حافظین آن اوصیا و اولیا باشند، باز اگر مجریان آن واجد صلاحیت کافی و حائز شرایط لازم نباشند نه تنها رونق و اثر مطلوب را نخواهد داشت و نه تنها اجتماعی را بطرف مقصد و هدف معین سوق نخواهد داد باعث نارضائیه ها نیز خواهد بود.

اگر مقررات و قوانین بوسیله کسانی اجرا شود که معنای حق و حقیقت و مفهوم حقوق فطری و ملی و قانونی اشخاص را چنانکه لازم است نخواهند یا نتوانند درک کنند و حتی وقت و حوصله خواندن پرورنده و درک حقایق و رسیدگی بکنه مطالب را نیز نداشته باشند، انتظار زیادی با اجرای حق و عدالت نمی توان داشت، در چنین صورتی بقول یکی از نویسندگان، قانون حکم تار عنکبوتی را خواهد داشت که حشرات ضعیف و ناتوان دست و پا بسته اسیر و گرفتار آیند ولی جانوران قوی و زورمند با درهم پیچیدن تار و بود آن فرار اختیار کنند، یکی از عوامل مهم بی ایمانی مردم بقوانین و مقررات و حق و عدالت در هر اجتماعی همین مسأله عدم انطباق قانون در حق اشخاص مختلف بطور عادلانه است، تا جائیکه خواهی نخواهی این فکر در جامعه مردم پیدا شده، قانون حکم مومی را دارد که مجریان آن میتوانند بهر شکلی بخواهند در پیماورند.

اگر بنا باشد بجای قوانین و مقررات و اصول کلی، امیال و هوی و هواها، حبها و بغضها، خوش بینی ها و بد بینی ها، تعصبات و اغراض، ذوقها و سلیقه های شخصی حتی بعضاً فهم های قاصر توأم با غرور و خود بینی حاکم بر مقدرات مردم بوده باشد پیش بینی حاکمیت و محکومیت، طول جریان پرورنده و مدتی که برای اتخاذ تصمیم نهائی و اخذ نتیجه لازم است و نظائر اینها دشوار خواهد بود زیرا معلوم نیست جریان کار بدست چه اشخاصی خواهد بود، اشخاصی که رسیدگی خواهند کرد در کارها تخصص و بصیرت دارند یا نه؟ آیا وقت و حوصله مطالعه پرورنده و بررسی موضوع و رسیدگی بکنه مطلب و درک واقعیت را دارند یا ندارند، آیا میزان تقوی و پرهیزکاری و اجتناب از انحراف و لغزش و مصونیت از اشتباه و نسیان تاچه پایه است، آیا توصیه متنفذین و ارباب قدرت، دستورات و اوامر و تمایلات رؤسا و سایر عوامل

خارجی در آنان مؤثر خواهد افتاد یا خیر؟ آیا حق و عدالت را مفهومی قائلند یا نه و درجه دلسوزی و علاقمندی و بالاخره نحوه شخصیت مجریان قانون چگونه است. مثلاً مردم بطور کلی از بطوع جریان دادرسی در محاکم دادگستری شکایت دارند و زمانیکه صحبت از این مقوله بعیان میآید از مشهودات و مسوعات خود داستانها میگویند. حال در این موارد، با صرفنظر از انتظارات بیجا و بیمورد اشخاص بیاطلاع پرتوقع که نمیتوانند مشکلات و محظورات امر را درک کنند، با قطع نظر از اظهارات اشخاصی که بمرض بدبینی و بدگوئی و سوءظن مبتلا هستند و زمین و زمان را بباد انتقاد میگیرند و با هر عمل مثبتی مخالفتند و قطع نظر از مواردیکه مربوط به نقص تشکیلات اداری و نبودن «کادر» و سازمان کاملی میباشد که بتواند جوابگوی احتیاجات مردم گردد آنچه در نتیجه مدتی تجربه و آزمایش بطور جزم میتوانم بگویم این است که اگر يك قسمت آن متوجه مقررات و قوانین باشد قسمت عمده اش مربوط به مجریان قانون و متصدیان امر از مأمورین احضار و اجرا و کارمندان دفتری و بایگانی و ابلاغ و اخطار و وکلای دادگستری و قضات و کارشناسان و هیئت منصفه و ضابطین دادگستری و ادارات دیگری است که در رسیدگیهای قضائی باید نظر آنان جلب شود یعنی مربوط به شخصیت مجریان قانون است نه نفس قانون.

غرض و تعصب - تمصبات جاهلانه و اغراض خانمان بر انداز دو عامل مهمی هستند که چشم حقیقت بین را کور می کنند، گوش واقع شنو را کر میسازند، دلهارا در ظلمت مطلق فرو میبرند و ذهن را از درک حقایق منحرف مینمایند.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
خشم و شهوت مرد را احول کند ز استقامت روح را مبدل کند

برتراند راسل میگوید: «اولین وظیفه هر فرد قیام بر ضد تعصب است». و مولانا تعصب را از خامی و کار جنین را خون آشامی و شخص متعصب را چون میوه ناری میداند که از درخت جدا نمیشود و بکودک شیر خواری تشبیه میکند که چون طعم غذاهای دیگر را نوشیده پستان مادر را رها نمی سازد ولی پس از اینکه نسبتاً کمالاتی یافت و از فطام خون نصیبش شیر شد، از فطام شیر لقمه گیر میگردد و از فطام لقمه لقمائی مطالب اسرار پنهانی و لذتهای روحانی میشود آن وقت درک میکند که بالاتر از مدرکات ناقص وی حقایقی بوده، حقایقی که در زیر ابرهای متراکم خود خواهیها و کوتاه نظریها و نادانیها مستور بوده است.

کسیکه متعصب باشد بفهم ناقص خود تکیه می کند، درک قاصر خود را معیار حقایق می شمارد، چون خود را کامل فرض مینماید در صدد تکمیل نفس

بر نعی آید و با علم ناقص و ناتمامی که دارد با هر عقیده و نظری که خارج از حیطه درک وی باشد مخالفت میکند.

این قبیل تعصبات جاهلانه، نه تنها در مسائل اخلاقی و اجتماعی و مراحل مربوط برسدگی و احقاق حق و اجرای قوانین، بلکه در عالم علم و دانش هم سد راه تکامل بوده است که اگر بنا شود برای این مسأله مصادیقی بیان گردد و بمقاومت‌های شدیدی که طی قرون و اعصار در برابر آزادی فکر و تکامل علم و دانش بعمل آمده و بجنایات و مظالمی که در این راه صورت گرفته اشاره‌ای بشود مثنوی هفتاد من کاغذ می‌گردد. یکی از کسانی که کاخ تعصب و جمود و رکود فکری را ویران کرد و بتهای عقاید باطل را درهم شکست و راه علم و فهم و فکر آزاد را هموار نمود دکارت فیلسوف بزرگ فرانسوی در قرن ۱۷ میلادی است که اصول نظرات و فرضیه‌های فلاسفه‌ای مانند افلاطون و ارسطو را پس از دوهزار سال حکومت مطلقه بر جهان علم و دانش و حتی نفوذ در معتقدات دینی و مذهبی مردم جهان، از حجیت انداخت و طومار عقاید مربوط بمقول عشره و نفوس فلکی و مثل افلاطونی و امثال اینها را در نوردید و بیکسو گذاشت و بمشاجرات و مناقشات زمان اسکولاستیک که بحث را برای اثبات عقاید می‌کردند نه کشف حقایق، پایان بخشید و خود را در ردیف افلاطون و ارسطو قرار داد و دارای مکتبی شد بنام کارتزیانیسم که پیروانش بنام کارتزین روش وی را مبنای تفکر ساختند. این توفیق معجزه آسا و این تحول عظیم علمی و فکری، يك سر بیشتر نداشت و آن این بود که تعصب و جمود را کنار گذاشت و گفت من شك میکنم تا یقین برسم.

همین اصل است که باید سرمشق مجریان قانون و مسئولین احقاق حق و متصدیان و مباشران امر، در هر زمان و مکان قرار گیرد و بالاخره کسانی دارای شخصیت کامل میباشند که علاوه برداشتن تخصص و اطلاعات کافی و محاسن اخلاقی، از کلیه امیال و احساسات و هواهای نفسانی و سوابق ذهنی و عواملی که ذهن را بطور ناآگاه، از حقایق منحرف میکنند برکنار باشند، خوب را خوب، بد را بد، حقایق را چنانچه هست مشاهده کنند، ذهن خود را منطبق با واقعیات نمایند نه اینکه واقعیات خارجی را با شخصیت و حالات درونی منطبق سازند. یکی از دعا‌های حضرت مولی‌الاموالی این بود که میفرمود: خداوندا، حق را در لباس حق و باطل را در لباس باطل و هر چیزی را چنانکه هست برایم بنما. اگر تعطیل کیفر و مجازات، درباره مجرمی مضر باشد، توهمین بیمورد، درباره اشخاص بی تقصیر و بی گناه مضرتر و خانمان براندازتر است. اقدامات تأمینی و بازداشت‌های احتیاطی اشخاص و نظایر اینها باید با نهایت حزم و احتیاط و دقت و بررسی صورت گیرد تا حیثیت اشخاص شرافتمند و بیگناه پایمال نگردد و خدا نکرده فدای اغراض و تعصبات بیجا یا حداقل عجله و شتاب و بیحوصله‌گی

متصدیان امر نشود ، بدیهی است که آزادی بدی ، حتی صدور حکم برایشم
در باره این قبیل اشخاص ، جبران مافات نمیکند و آب رفته را بجوی باز نمیگرداند .
ولی متأسفانه تاریخ قضاوت جهان ، از این مظالم و بیدادگریها زیاد دیده ، سقراط
را در محکمه سوفسطائیان ، گالیله هفتاد ساله را در محکمه تفتیش عقاید ، دکارت ،
کوپرنیک ، اسپینوزا ، روسو ، دیدرو ، وانینی ، برونو ، بیرلارامه و از صدها نظائر
آنان ، جمعی را در قبال اولیای خود خواه کلیسا یا در برابر عالم نمایان متمصب
و کوتاه نظر و عده ای را قرین تکفیرها و تبعیدها و حبسها و رنجها و شکنجهها و
محرومیتها و قتلها و مثلها مشاهده کرده که منشأ این همه فجایع و مظالم و قضاوتهای
ظالمانه فقط اغراض و کوتاه نظریها و خودخواهیها و تعصبات جاهلانه بوده است که
اگر بقول یکی از نویسندگان ، باخونهایی که در راه آزادی فکر و عقیده ریخته
شده کتابها بنویسند کتابخانه بزرگی را تشکیل خواهد داد .

حضرت مولای متقیان خطاب باشتر نخعی میفرماید ، برای قضاوت بین
مردم کسی را انتخاب کن که خصومت و دشمنی ویرا بلجاج و عناد و ادا نکند ،
و قتیکه بخطا و لغزش خود متوجه شد اصرار نورزد و از برگشتن بسوی حق تنگدل
نکردد و سپس درباره کسانی که شایستگی این مقام را ندارند میفرماید ، از مظالم
ایشان در قضاوت ، خونهاییکه بناحق ریخته شده مینالند و اموالی که بناحق تقسیم
شده شکایت میکنند .

غناى مهنوى - چون میزان ترقی و تعالی ، اعتبار معنوی و سرفرازی
هر قوم و ملتی نسبت مستقیم با درجه رشد عقلی ، شخصیت عاطفی و خلاقیت
فکری افراد آن ملت دارد پس چیزی که باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد همانا
مسائل اخلاقی و اجتماعی ، تجهیز نیروهای انسانی ، پرورش دادن شخصیت های
بارز ، داشتن انسانهای سازنده و مبتکر و متفکر و دلسوز و وظیفه شناس و
رجال باصفتی است . کاراکترها که دارای پیشانی باز و روح سرفراز و عزت نفس
و شجاعت اخلاقی و آزادگی و وارستگی و وسعت نظر و سه صدر باشند ، جز در برابر
حق و پیشگاه عدالت سر تعظیم فرود نیاورند و انجام وظیفه و اجرای قانون را
بر همه چیز مقدم شمارند .

بزرگترین آفت در مراجع اجتماعی ، نشناختن موقعیت و ارزش واقعی اشخاص ،
تحقیر بیجا ، تکریم بیمورد ، تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح بلا مرجح است
و برعکس سر عظمت هر قوم و ملتی ، رواج فضائل اخلاقی و وجود شخصیت های
برجسته و ممتاز میباشد .

یکی از نویسندگان میگوید ، زمانیکه کشتی ملتی دچار امواج خروشان
حوادث گردد دولنگر است که آنرا از غرق شدن نجات میدهد و آن ، مذهب است و

اخلاق. در کتاب «روح القوانین» و کتاب «تحقیق در علل عظمت و انحطاط رومیان» و تاریخ آلبرماله و تواریخ دیگر علل ترقی و تدنی رومیان و یونانیان و سایر اقوام و ملل جهان، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و حاصل نظرات اهل تحقیق این شده است که رواج اخلاق حسنه و وجود مردان با ایمان و باشخصیت در میان هر قوم و ملتی موجب تعالی و عظمت و برعکس انحطاط اخلاقی و بی ایمانی موجب تدنی و فقیراگر دیده است. هونتسکیو مینویسد: ای بسا مردان بزرگوار می که در مزارع روم مشغول زراعت میشدند، در کاسه های چوبین غذا می خوردند، در نهایت فقر و تنگدستی بسر میبردند، و قتیکه زمان دفاع از وطن فرا میرسید در میدانهای جنگ ظاهر میشدند، دشمن را مغلوب میکردند و باز بزراعت خود برمیگشتند بدون اینکه برای خودشان عنوانی قائل شوند. ای بسا صاحبان قدرتی مانند بروئوس و مانتلیوس که حکم قتل فرزندان خود را بجرم عدم اطاعت از قوانین صادر میکردند. ابن مردم، نه صاحب ظروف طلا و نقره بودند و نه مالک غلامها و برده های متعدد، بهای خانه های محقرشان مخارج دفن و کفنشان را کفایت نمیکرد، دختران شان از داشتن جهیزه محروم بودند و لیکن در عوض، کنسولهای مشهور، سرداران با عظمت و افتخار و فتوحات فزون از شمار داشتند ولی بعدها که این سجایا را از دست دادند، دچار تدنی و انحطاط شدند، برای تحصیل ثروت، تمام وسائل، حتی حیله را نیکو دانستند، فضائل رو با انحطاط گذاشت، قوانین الهی و بشری مورد استهزاء قرار گرفت، کارهای بزرگ باشخاص کوچک سپرده شد، اشخاص لایق و کاردان و با ایمان تحقیر گردیدند، چوبه های صلیب مخصوص غلامان شد، بالاخره در نتیجه انحطاط اخلاقی و نبودن رجال با ایمان، تمدن رومی اصالت خود را از دست داد و هلتنیسم یعنی تمدن یونانی از هر طرف در روم نفوذ یافت.

مقام قاضی در اسلام - شاید دینی نباشد که با اندازه اسلام، بحق و عدالت، اهمیت دهد و ظلم و ستم و تجاوز بحقوق دیگران خصوصاً ضعفا را منع کند، چون عملی شدن این احکام و اجرای این مقررات، احتیاج به شخصیت های ارزنده و مجربان شایسته و کامل داشت لذا در باب قضا شرایط علمی و اخلاقی سنگینی برای متصدیان امر قضاوت معین شده است. قاضی، از لحاظ علمی، علاوه بر داشتن معلومات کافی و نبل بدرجه اجتهاد و توانائی استنباط احکام از روی ادله تفصیلی، باید عام و خاص، اطلاق و تقیید، امر و نهی، محکم و متشابه، متواتر و آحاد و مسند و مرسل و مقطوع، تعارض ادله و امثال این مسائل را بداند و از جهت اخلاقی دارای استقامت روحی و اعتدال مزاجی و متصف بصف زهد و ورع و تقوی و عدالت باشد. بدین جهت در ادوار مختلف، اشخاص عالی مقامی متصدی منصب قضاوت شده اند که اکثر آنان از اجله مؤلفین و فقها و ادبا و حکما و دانشمندان و مفسرین و حفاظ حدیث و بعضاً

طرف شور و مصلحت خلفا و سلاطین وقت در مهام امور مملکتی بوده اند مانند قاضی بیضاوی، قاضی ابن جمالی، قاضی احمد، قاضی اکرم، قاضی، باقلانی، قاضی بیهقی، قاضی تنوخی، قاضی حنفی، قاضی جویری، قاضی دوانی، قاضی سیرافی، قاضی عشد، قاضی قضای، قاضی نورالله شوشتری، قاضی نهروانی و صدها نظائر آنان.

مقام قاضی در ایران قدیم - در ایران قدیم هم بعدل و داد اهمیت فراوان میدادند و آنرا باعث قوام امور و دوام حکومتها و بقای ملک میدانستند. در فارس نامه ابن بلخی، طبقات الامم قاضی صاعد اندلسی، غرر اخبار ملوک الفرس، کتاب التاج جاحظ، بحار الانوار مجلسی، عیون الاخبار دینوری، ادب الدنيا والدین، اوستا و کتابهای دیگر راجع باینکه در ایران باستان بعدل و داد، اهمیت فراوان قائل بوده اند مطالبی مذکور است و برای اجرای این منظور و نیل باین هدف، قضات را از میان علما و دانشمندان بنام و روحانیون بزرگ انتخاب میکردند و شرط نیل باین مقام عالی را علم و عدالت و دیانت میدانستند. در سراسر اوستا و غالب ادعیه مذهبی بمقام قضا، اهمیت زیاد داده شده و قضات عادل بخدا و فرشتگان تشبیه گردیده اند. قضات آن زمان علاوه بر مقام روحانیت، غالباً دارای مقام شامخ علمی و ادبی و فلسفی هم بوده و در این قسمتها نیز خدمات شایانی انجام داده اند چنانکه «آفریاد مارا سپند» از زمان اردشیر بابکان تا عهد شاپور دوم موبدان موبد سه پادشاه بود. اندرزنامه‌اش دارای بلندترین مقام اخلاقی میباشد. اوستا را به بهلولی ترجمه و تفسیر نمود و با معانی مذهبی مباحثات زیاد کرده و فایق آمده است و همچنین «آفرینش» که آثاری از خود بیادگار گذاشته و نظائر آنان.

قانون و اخلاق - برای انجام اصلاحات اجتماعی، قانون به تنهایی کافی نیست. زیرا قانون نمی تواند کلیه مسائل اجتماعی را در چارچوبه خود قرار دهد و مردم را بانجام آنها اجبار نماید، بلکه مردم باید تحت تأثیر عوامل اقتصادی، مذهبی، فرهنگی، تربیتی از قبیل فیلمها، سینماهای اخلاقی و سخنرانیها و مطبوعات سودمند و امثال اینها، تحت يك برنامه خاص و مستمری بسوی يك هدف معین و مشخص سوق داده شوند و بسجایای اخلاقی خو بگیرند تا جائیکه خوب را برای اینکه خوب است بپذیرند و عمل کنند و از بدیها بخاطر اینکه بد است بپرهیزند و اجتناب ورزند و بطور اجمال باید سعی شود که مسائل اخلاقی و احترام مقررات و قوانین، جزء شخصیت افراد گردد و در وجدان آنان قرار گیرد. چون اجرای برنامه‌های تربیتی و فرهنگی و عادت دادن مردم بر رعایت موازین اخلاقی، مستلزم وجود نقشه‌ای صحیح و اساسی، صرف وقت کافی، مرور زمان ممتد و ممارست مستمر و دائمی است. باین جهت نزدیکترین طرق برای اصلاح يك قسمت از مفاصل اخلاقی، اجرای مقررات و قوانین بطور صحیح و عادلانه،

تشویق بجا و تنبیه بمورد بدون طرفداری و تبعیض است ،
اگر مقررات و قوانین بطور دائم و مستمر اجرا گردند و کسانی که تخلف
میکنند بدون استثناء مجازات شوند ، اطاعت از قوانین ، عادت و طبیعت ثانوی
افراد میشود ، قبح ارتکاب کارهای خلاف قانون در وجدان آنان داخل میگردد ،
پس از مدتی اگر کیفر و عقابی هم نباشد باز مردم روی عادت از ارتکاب این قبیل
کارها خودداری میکنند .

چون سخن از عادت و ممارست و داخل شدن مسائل اخلاقی و احترام قانون ،
در شخصیت و وجدان اشخاص بمیان آمد بی مناسبت نیست بمقیده کانت فیلسوف
بزرگ آلمان در قرن ۱۸ میلادی در این مورد اشاره ای بشود و مطالبی از کتاب سیر
حکمت در اروپا بنحو اختصار ذکر گردد ، این حکیم عالی مقام معتقد است عقل
انسان دو جنبه دارد با یکی محسوسات را درک میکند و بزهن میسپارد و آنها را
بهم ارتباط میدهد و کلیات و مفهومات میسازد و استدلال میکند . این جنبه از عقل ،
عقل نظری میباشد که شخص را متوجه سود و زیان خود در اجتماعات میکند و اگر
تکلیفی از این لحاظ انجام میدهد منشأ آن جز تمایلات نفسانی و جلب نفع و دفع
ضرر و مصلحت اندیشی نخواهد بود . عقل نظری از نقطه نظر انسانی و اخلاقی ارزش
چندانی ندارد ، زیرا اگر بنا باشد کسی کاری را بخاطر پاداش دنیوی یا ثواب
اخروی انجام دهد ، یا از ارتکاب اعمالی از ترس کیفر این جهانی یا عذاب آن
جهانی خودداری کند مبنای آن جز محاسبه سود و زیان شخصی نخواهد بود و اگر
کسی هدفش جز جلب نفع و دفع ضرر نباشد ، در صورت نداشتن فطرتی سالم ممکن
است منافع شخصی را بر فرامین اخلاقی و تکالیف قانونی ترجیح دهد حتی بعضاً
نه تنها منافع اجتماعی ، حتی حیثیت انسانی و ملیت و قومیت خود را هم فدای جاه
و جلال چند روزه ناپایدار کند . بدیهی است که تمامی اینها ناشی از نقص
در شخصیتها و عدم پرورش عقل عملی و عدم تفوذ مسائل اخلاقی در وجدان
آدمی است .

اما عقل عملی که جنبه انسانی میباشد مقام ایمان و فوق محسوسات است .
این جنبه از عقل ، تابع علت و معلول و قیاس و برهان نیست ، احکامش یقینی و
غیر قابل تشکیک و منشأ دیانت واقعی و ایمان و اخلاق است . این قسمت از عقل ،
انسان را بعمل خیر مطلق و انجام تکلیف بخاطر خود تکلیف وادار میکند . این
مقام ، مقام انسانیت واقعی و آزادی و اختیار و اتصال بذات پروردگار است .
اینجا است که انسان طومار نفع پرستیها و خودخواهیها را درمینوردد ، متاع دنیسرا قلیل
می شمارد ، کنج قناعت و عزت نفس را به گنج دنیا نمیفروشد ، یوسف مصری را بکمترین

ثمنی نمیدهد. بنده در هم و دینار نمیشود، اسیر جاه و جلال ناپایدار نمیگردد، خود را
 پیش هر کس و فاکس حقیر و زبون و ذلیل نمی کند، از چشمه عشق و آزادگی وضو
 میسازد، بر تعینات و تشخیصات موهوم و بشهرت و مقامی که ببهای حیثیت انسانی
 تمام میشود چار تکبیر میزند. عزت را در عزلت، گنج را در رنج، حیات را در
 معات، سلطنت واقعی را در بندگی حق می شمارد و مانند خواجه شیراز «با داشتن
 گنج سلطانی طمع در گردش گردون دون پرور نمی کند» و علی رغم کسائیکه با هر
 نسیمی مسیر خود را تغییر میدهند و بنیاد اخلاق را سود و زیان و اساس حق را زور و
 قدرت و بنیاد تقوی و پرهیزکاری را سادگی و سفاقت میدانند، با درک مقام انسانی
 و اعتقاد به شخصیت علوی و ملکوتی خود مانند هانف اصفهانی میگوید:

چرخ، گرد از هستی من گر بر آرد گو بر آرد
 دور بادا دور، از دامان نامم گرد ننگ

تبریر - بهمن ماه ۱۳۴۷



نشرگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 تهران - علم مع علوم انسانی